

پشت پنجره ام

سایه سنگسار شدگان

می لغزد...

سنگسار، مجموعه افکار و اشعار من است و تقدیم می کنم به همه صداهای خاموش شده، زندانی، پوسیده و آواره ایرانی، به تمامی فعالان سیاسی اعدام شده، زندانیان زندانهای رژیمهای حاکم بر ایران، دختران و پسران جوان ایرانی که در اوج وطن دوستی اسیر سودای فریبکاران و تندروهای مذهبی، سیاسی و اجتماعی می شوند، اقلیتهای مذهبی اعم از یهودیان ایرانی آواره گشته تا بهائیان ایرانی اعدام شده، دختران ایرانی که در میان آتش خودسوزی می کنند و زنان و مردانی که به جرم عشق ورزی، سنگسار می شوند. این کتاب را به همه ایرانیانی که در درون رحم مادر وطن، مورد شکنجه قرار می گیرند و به عنوان یک انسان حتی حق انتخاب در باورهای دینی، سیاسی، روابط اجتماعی و جنسی خود را ندارند تقدیم می نمایم.

شیما کلباسی

فاصله

بین سرم تا سنگ شما

شاید از سپیدی بین دو موج هم کمتر باشد

شاید هم از شرم میان چشمان نرگسها هم

نادیدنیتر

و از زفاف دخترکان 8 ساله هم دردناکتر

شاید هیچ نگینی در کیانی هم نباشد

و شاید هم بوده و مثل دقیقه بین من تا زندگی

رفع شده

مثل غذای حاجت شما نه قضای حاجت شما

تا رفع شود... تا رفع کند این بار- سنگینی... گمراهی و گناه - باره- پاره
فکر شما

این

سنگدلی شما!

دار

بر دار

بر دار

بر دار

آهسته از پله های سفید پایین رفت، زن

به پایینتر نگاه کرد

به کفشهایش که در دریای پوستی گم شده اند

هر دیگری بر دیگری

و زنهایی با ریسمانی پایینتر از چانه

ردیف در انتظار...

آخرین نگاه از

سر-پا-سر-تن-سر-بازو-سر-بسته-سر-باز-سر-چکمه-سر-سیاهی-سر

چیزی می سوزد

چیزی مثل خاطره و ساده تر اگر... خرید لباسی در خیابان

پاینتز اما، چیزی می ریزد

چیزی مثل نگاه سوخته در جا ترسیده
و ساتن های پاره پاره و لکه دار
و مادری ... بی عاطفه... پایبتر اما قهقهه-ضجه می زند

و خیال زنی با پیراهنی چین دار و رقص پاپکوبی، از دار پایین آورده شد.

جایی بین چینی های رنگ پریده

و سایه های روی تاقچه

دختری در میان چینهای پیراهنی نقطه چین

می نالد بین این خطوط...

تولد

بیشتر از بیشتر

انگشتانم را در پستانهایت فرو می کنم- بلند...

سلولهای کشنده را

بیرون می کشم

مسیح مانند،

میانه ات را نفسی می دم.

زنده شو!

عصر برفی

تو فکر کردی پیروز شدی

به خدا!

من با صدها زن همخواه شده ام

و با ده مرد همزمان با دخول تو

تا تیر

هجده بار!

فقط سقطها را نشمرده ام

(افسوس... قطع <<<< نسل_____ها ____ را)

افسوس

۶

میشنوند چه تنها یم

همه سوادم را از سر مغازه چرخهای عقب افتاده گی خریدم ام : رایگان

ی ک دست را

یخ کرده ام

عصر برفی ست

کنیسا کلیسا مسجد

پز (خ ال ی) ار ار ار >>>>>> یا را؟؟

عجب آدامسها پی فروخته اند
بو دار (ار ار ار قسم قسمتی که همیشه مکه)
(به خدای عریانی یک قسم بریانی)
این زنها می چونند گوشت
پوست
استخوان همدیگر را

په... فکر کردی فقط تو خیانت کرده ای ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

من از زرزرز تو هم خان-ترم

په ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ساخرثم... به جون اوستا

, [

check me out one more time
and you'll become a casualty

>>>>>>

عجب بابا عجب مملکتی به خدا

نمی شناسد

خر صاحبش را

ولی می دانند کی زنا کرده و که که را!

حالا وقتش شده کمی

Kaddish

-----بخوا-----

----نیم

3 ...2 ...1...

یا علی

ما هستیم ن ن ن
تو هستی؟؟؟ یا خدا؟

پس از خواندن فحش ندهید...

توضیح

Kaddish : دعای مرده در دین یهود

یک بار دیگه چشم چرونی کن تا نفست رو بگیرم (ترجمه تحت الفظی

check me out one more time and you'll become a

casualty

اگر توضیح بیشترخواستید دیگه حدس بزنید.... اجرتا ن با جد آقا

The Slaughterhouse

اولاً: تا کمر توی خاک
کردی این تن من!
ثانیاً: سنگ سنگ سنگ که می زنی بی پدر به من
ثالثاً: بزن به اون تماشاچی
جان من!
حالا گیرم این مملکت می کند سنگسار
این
تماشا چرا می روند آخر
با همه جنجال و جار!
راستی تخمه هم می فروشند؟
جان من؟ مرگ تو!
انا بخیری.

توضیح:

قصایخانه (که البته می ارزد به این احوال): The Slaughterhouse:
انا بخیری: من خوبم (این دانش عربی را مدیون حجت والاسلام ها
هستم).

This poem AND the poet come with limited warranty
(این شعر و شاعرش گارانتیشان محدود است)

8 مارس برای رب النوع

عمری را میان قوزها گذرانده ام

ح ا ل ل ل ا

کمی {چاق شده ام

ای

مرد می گوید ناراحتم که تو ناراحتی

می گویم هنوز هشت مارس نشده

حالا:

خامی سالهای اختفا

خونم را بنفش کرده اند

^^&*(\$%@!\$@!

و کمی دوباره فحش

= تا

8 مارس بعدی

بعدی ...

Parallel Women

امروز با بکارتی آویزان میان لبها
از : خواب بیدار میشوم
در آرزوی آزادی
آرزوی همسری که تاس نیست

2

شب سرطانی میان پستانهایم دمیده بود
کاش زودتر بمیری

این هم صدای مردیست که از ایا
له می کند بکارت معصوم را

3

شلوار لک-خوک-خونی

4

درس خوشبختی به من نده
مادر شوهر

5

زن با زهدانی جریده

6

شماره شیطان

زن شیطان است

شیطان‌پرست

تف به شیطانیت

تف که مادرت تو را زایید

تا مرا سنگ سنگسار کنی

به اسم زنا

تفا!

8 بار تا مارس

آسمان كوفته

زندان

زجر

تجاوز

قلب

خدا

احساس

مرد

نه!

موها شرشر بوناک اسپرمهای کشته در هوس
روی میز ضجه دفترچه ای با خطهای کج و معوج
این مغ معشوقه تازه از راه رسیده من است
که در آینه معلق است و تاب می خورد
ژیژ ژیژ ژیژ ژیژ ژیژ

سنگسار

اعدام

نه!

زن درون رحم

لبهایی سرخ به زور ماییک- رژ

رژ-سرخابی که گونه ها را می ساید

می ساید زمین

تن های خونین

... در زندان تن!

زندان تن... تن های زندانی... زن های زندانی... زندان زن!

تجاوز به جان زن!

آخ! می شود رحم شما را قرض بگیرم؟

بعد تا آخرش سوراخ کنم تا زندان

شما مرا در تجاوزش نکشد ... نکشد؟

مثل اینکه شما نمی دانید که

شما را می بلعد این زن درون رحم من!

میراث

بهشت

آتش

آب چلو

آدم...

در دیگ می قلند

پیش از اعدام

یاد مادر،

آخرین آرزوی زندانی ست.

پس از شام - در حیاط پشتهی زندان-

استخوانهای سلاخی بر زمین لرز روی هم انباشته اند.

ولایت فقیہ

ادعای سیاسی اش را از حلق بیرون می ریزد

سیگارکی آتش می زند

بعد بلند می شود

از در بیرون میزند

تا نفس و بوی گندیش را

به جهان عرضه کند

...

سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار
سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار سنگسار

سلام مخروبه!

لباسهایم گلی اند

مضطربم

گلویم خشک شده

صداها نامحرم!

پيله بسته ام؟

گردنم را به راست

به چپ می چرخانم

یا قمر بنی هاشم..

صدایم گم می شود میان نعره مردم

می شکند

زنیکه بی آبرو..

بزینش تا صدای نحسش...

حنجره های به نعره آلوده- ناموس زده های اجتماع

شلاق میزند به تنم..

گیج و منگم

مثل کوچه ای که قصابش ادعای ناموس مرا می کرد
و دندانپزشک تجربی اش

هر از ماهی نو

زنی را صیغه

می کرد

از فردا

خشک-برگهای کز کرده

به زن سنگسار شده ای رنگ می بازند.

فاحشه...

در خیالم
درد اسبی نعل شده
مردی را اخته کرد.

نعش به نعش

نعش به نعش

روی تخت دراز میکشم

و...

چیزی میان دو کتفم داد می زند.

قوزم درآمده...

دستهایم خشکند

و کبره بسته

دور شکم پیه ای لخت افتاده...

به دنبال اسم آنم...

می گوید:

اسم من جرنگاس فاحشگی ست برای لقمه نانی

در مملکتی آباد!

وقتی مرد

وقتی مرد

گفتند معروف ترین معروفه مرد

آنها اما سگ همسایه، قناریِ مرده و پسری بودند

که با تصویر زن جلق می زد.

گورتن

برای او که در مرز کشته شد

مرگ
بزرگتر از بودن

ش(ج)اعت
کابوس

چند جای پای قطع

کودکی از سینه-بریده-آویزان
آویزان

اتوبوس می رسد تا مسافر بزند.

بوووووووووووووووووووووووووووووووووووووووووو

چادر شعر	تن زن	زیر شعور	مرده حق	زنه تف
-------------	----------	-------------	------------	-----------

بپر بالا آبجی

بوی گند عرقچین عقی می زند از تعفن

پاسگاه لا به لای تن چادر زنی تریاک
چند ساعت معطلی

آی ی ی

نمی دانند زیر این چادر دختری از مرز رد می شود.

شام آخر

از درد مزمنی رنج می برم

درد بی نوایی

در بساطی که آهش هم اجاره می گیرد

...

شانزده ساله ای که سنگسار می شود

رختی که آتش می گیرد

زنی که گلو- بریده می شود

کسی روضه می خواند

دستهایی تا آرنج گهی

سرها را تپاله-حنا می گذارند

بفرمایید چایی دوم

قلیانی چاق کنیم

کنار دختران فراری

یا کمی بساط تریاک

شام خدمتون باشیم

سر بریده "کردی"

تن "بهای" و قطره ایی خون "مجاهد"

ماست و موسیقی در پیاله های چشمان "کمونیستی"
سفره ای از خون مردم ایران

شام خدمتتون باشیم
با کمی جسد و جنازه
یا مرده زنده دانشجو
بفرمایید چایی دوم

سری که میان سرم به گریه می نشیند
سری که میان چشمانم به گریه از پا می نشیند
غصه که از گلویم بالا می دود
چشمان سفید
می شوند عنابی
پایی که از رفتن از پا می نشیند.

خاکستری

چه بگویم

چه برایت بگویم

که در گفتم دیگر توانی نیست

و قلبم پر از گرفتگی ست

بالا پوشی زریاف از عشق

به بر دارم و ... چون زمین

سنگین قدم دارم

خلخال نقره ای به پای من

اشک ستاره ای بر چهره ام دارم

چکاوک زمان پر از صدای شب

فصل فراموشی اینک به سر دارم

فصل کبود عشق مثل دلم گرفت

دیگر نوشته ای دیگر توانی نیست.

گورهای دسته جمعی

که در آن هزاران نت بی تن
سر بریده - تن به تن - درازند - بی پا
بی سر- با تن های خونی - خشک شده از ماتم آزادی
تن به تن - سر به سر- بی سر - بی پا - بی نت آزادی
این گور- گوردسته جمعی ست
کنار می زنی خاک و می بینی دست - پا
سری بی تن - تنی بی پا - دستی که از تنی دیگرست - تنی که از دیگری
ست

صدای آخ ها و آه ها
صدای مرده نیست!
در هفت آسمان اما
ستاره ای از آن این سرزمین نیست
زمینی که تنش پر از تنهای پرپر است - بی پر است - بی سر است
و در آن هزاران نت بی تن - سر بریده - تن به تن - درازند - بی پا - بی
سر-
با تن های خشک شده در ماتم آزادی... تن به تن - سر به سر- بی سر -
بی پا
بی نت - بی آوای آزادی.

I

در آنسوی آبی آسمان
زنی در لای لای خاک می نالد
و داستان خیانتش
آکنده از سنگ مرگ
طهارتی مردانه!

II

پشت پنجره ام سایه سنگسار شدگان
می لغزد و بر روی صفحه رایانه ام
تصویر گریان من...

خوابم را

خوابم را با حبه قندی می بلعد خوابم را

رد فرش روی ساق پای برهنه

هیچ می دانست مگر

شب از میان گیسوانم شانه می خورد

یا کرفسها بنفش از شب

رل دوست بار داشتند

حقه بازها: این رنگها

خوابها

دوستیها

شبها

ردها

برهنگیها

رنگها

خوابها

دوستیها

شبها

ردها

برهنگیها

رنگها

خوابها

دوستیها

شبها

ردها

برهنگیها...

و بر لب قلب نوشته ام

دست به دست

قلب شود سکه قلع سرنوشت!

لحظه

لحظه سراسیمه می شود

لیلای زیبا سراسیمه می شود

و چشمهای کودکانه عشق با نخهای کوکی، کوکی کوکی

دوخته می شوند.

خونین - بهار انقلاب

خیابانها پر از مروارید خانه ها سبز، زرد، صورتی - سفید زنها با
لباسهایی پر از نوید
عشق و آرامش و غذا هم ماهی پلو- شوید و رنگ و بوی عید
اتاقها پر از گل و شیرینی و
جان و رگ و خون و حتی
دندانهایی که می جوید
درختان بهاری و مجنون - بید
و... دخترکی که
از سر ترس و حفظ جانش می دوید
درون باغچه هایی پر از سرهایی که می برید دژخیم خونخوار ثمین-
زمان و هر آرزو و هر امید

...

و مشتهایی که شمایان گره کردید و حنجره هایی که دریدید تا
دشمنتری را بیاورید به در خانه ایی که هرگز شادی و پاکویی ندید.

توضیح:

از خانه منظور ایران است.
ماهی پلو- شوید همان سبزی پلو ماهی نوروز است.

I

بی تو،
... برهنه-زنده در خود می کشد
این شورابه اشک و لکه های ... های های
گوشت و تنم را سخت می خورند...
آزادی!

II

و فقط شنیده اند
گویش جرنگاس عشق را
از لبان سرخ شاعره ام
تا چشمهای شرقی مرا
و شر شر گیسوانم را
نوازش کنند
شیرینی میان دستانت
باش - باش
در روزهای من
آزادی!

III

وقتی که باشی

می بوسی

نوازش می کنی

عشق می بازی

می بوسی

می بوسی

نوازش می کنی

عشق می ورزی

در آغوش می گیری

در این دنیای دیوانه، دیوانه وار

تنها، همراه، میان ملحفه ها

تندتر

بلندتر

بیشتر

همیشه، با هم

می بوسی

می لیبسی

دندان می گزی

می خراشی

بی نفس

خیس

خشک

دور

نزدیک

باش

بمان

آزادی!

برگ سبز

ما را به برگ سبز کجا یاد می‌کند
آن گل که منع بوی خود از باد می‌کند
صیاد ما بنای ستم تازه کرده است
مرغی که پر شکسته شد آزاد می‌کند
این رسم را که بنای زندگی نهاده است
هرجا که بلبلی آواره است زآشیانه یاد می‌کند
از دست ستم زمان نه همین می‌کشد به دوش
آن را که جور جفا پیشگان بیمار می‌کند

سنگ سار

و ب دی ن س ا ن
م ر گ م ی ر ق ص د
د ر ا ط ر ا ف م ن
و م ی ک و ب د
خ ن د ه ا ش ر ا
ب ه چ ه ر ه آ خ ر ی ن ص ی د ش

خ ش ک

م ژ گ ا ن خ ش ک
ا ش ک ه ا ی ش و ر

چ ه ر و ز ک و ت ا ه ی
ز ن د ه ب ه گ و ر
س ن گ س ا ر ش د ه!

تجاوز به معصوم

از خیلِ این واژه ها
هیچ یک را توان آن نیست
که دست فراز آورد
ساعت را عقب کشد
یا دشنه را از فرود آمدن باز دارد

و هیچ، یعنی هیچ

درهم شکستن

آشفتن

از ریشه برکندن

سنگسار

اعدام

تبعید

کشته،

مرده،

خاموش...

دیشب باز سگی پارسید

دیشب باز سگی پارسید

پارس نکرد پارسید

دارکوبها تق تق کوبیدند

روی تابستان اما خورشید چموشانه چنبا تمه زد

خاک تو سرت

باز خشت روی خشت

خبرهای دروغ دادی

آخوندکی می پرد

دخترکی هم سنگ می خورد...

میان دندانش

امروز نوبت اوست

دیروزش مادرکش مرد

فردا دخترکش....

تلفن شهر را بو برداشت.

زندانی

زخم

خون

فریاد

مرگ

برای روز جهانی حقوق بشر و لغو مجازات اعدام

اعدامی:

در این دل شب،
شبچراغ دیدن نتوانم
دلیل بودن و هستی،
زکس شنیدن نتوانم.

همسر:

چرا چو ابر نگریم!
که بی تو خندیدن نتوانم
پر از تلاطم دردم...
مجال آه کشیدن نتوانم.

فرزند:

بهار من رسیده و من
به سر سبز نتوانم.

مادر:

هوای من پر از تنفس شب است
خلیدن نتوانم...
به هر کجا نظر کردم، آن دیدم،
که باور نتوانم.
به هر دیار رفتم...
صحبتی شنیدم... که شنیدن نتوانم.

اعدامی:

حقیقتیست زهان در ورا پرده،
که دانم، نتوانم!
ثمر ندهد آنچه هستی کند،
که باید نتوانم.
... در این زمینه کجا عشق و چون شود...
جستن نتوانم.

بعد از مرگ

بوی قهوه داغ

خنده کودکانه ای

در خانه ام گشوده شد صبح بنفشه ای

اطلس روی تخت آرام به تن گرفت تن سپید عشق.

مردن هم بدک نبود!

اشک لادن

ای که خاک خاک خاک خاک خاک خاک من
در دهان سرد سرد گور گور گور گور من

چون شراب جام جام جام جام من
تلخ ز زهر جان جان جان جان من

ای که مرگ مرگ مرگ مرگ مرگ مرگ من
در دل گورم ثمین است و ثمین است و نفسها خفته است

چون سراب زندگی آشفته از آشفستگی ست
شهر جادو پر ز ناز ناز ناز ناز ناز غم

تار چنگ چنگ جان جان جان جان من
پر ز داد داد داد داد داد غم

ای که خواب خواب خواب مالک در دل شبهای من
من چو شیرین مردم از غم اشک جان جان جان جان من

ای ولی من غم نخوردم غم نخوردم خورده غم این جان من
من که مردم در دهان سرد گور گور گور من

غم هجران

ای خدا با که بگویم غم هجران دلم
تو که آگه ز منی وای به دنیای دلم
سر و جانم به فدای تو که می دانی منم
سر سپرده زره عشق و فنا ره سپرم
ز پس پرده ایثار نگاهی به منت
که من اینجا دل افسرده و خونین جگرم
در همین غربت بیگانه شب و روزم نیست
که تو دانی و بجز تو ندهد کس اثرم
غم دوری ز وطن کشت مرا جانی ده
تا که آنجا برود باز نیاید خبرم

